توصیف موت به «ال غائب اقرب من الموت»

- توصیف موت به «ال غائب اقرب من الموت»
- توصیف موت به «حَامَّتَانَ الَّتِي نُحِبُّ الدُّنُوَّ مِنْهَا» در صحیفه سجادیه
- لسان معرفتی و لسان وعظ در برخی از روایات موت

توصیف موت به «ال غائب اقرب من الموت»

حدیث بیست و هفتم، صفحه هفتاد و چهار بودیم. جلسه قبل به اینجا رسیدیم که فرمودند: «والغائب أقرب من الموت»[1]. فقره بعدی این بود:

> **«أيها الناس إنه من مشى على وجه الأرض فإنه يصير إلى بطنها ، والليل والنهار مسرعان في هدم الأعمار ، ولكل ذي رمق قوت ، ولكل حبة آكل ، وأنتم قوت الموت ، وإن من عرف الأيام لم يغفل عن الاستعداد ، لن ينجو من الموت غني بماله ولا فقير لا قلاله»[2].**

[خب، رسیدیم به] تعبیر «ال غائب اقرب من الموت». به طور کلی، خوب است که راجع به موت و موعظه‌ها و حکم و معارفی که در آن است، با توجه به این که مباحث ما مباحث روایت است، از کت دیگر و از روایات دیگر هم، بحث کنیم. شما هم ان شاء اللّه پی آن را میگیری و آن را گسترده‌تر میکنید.

تعبیر «الغائب اقرب من الموت» را که دیدم، یاد جمله و فقره‌ای از تعقیب نماز ظهر از کتاب «فلاح السائل» افتادم. این کتاب، از کتابهای خوب مرحوم سید بن طاووس است. اقبال سید، مربوط به اعمال السنة است. ماهها را بیان کرده است. کتاب جمال الاسبوع، در خصوص روزهای هفته است. به ازای ماههای سال، این کتاب برای روزهای هفته است. کتاب فلاح السائل مربوط به کارهای شبانه‌روزی است؛ عمل الیوم و اللیلة است. در یک شبانه‌روز، چه کار کنیم؟ چه عملهای بزرگی بودند! چه سلایق و چه کارهایی کرده‌اند. این سه کتاب برای سید رضوان اللّه تعالی علیه است و باز هم کتابهای زیادی دارند.

در فلاح السائل دو-سه تعقیب عالُ‌العالِ، از حضرت صدیقه کبری سلام اللّه علیها آمده است. در تعقیب نماز ظهری که سید آورده‌اند، مضامین بسیار عالیای دارد؛ هم فهم و هم مراجعه به آن را، به محضر خودتان ارجاع میدهم تا نگاه کنید. فرمودند:

> **«و من المهمات عقيب الخمس الصلوات ما كانت الزهراء فاطمة سيدة نساء العالمين عليها السلام، تدعو به فمن ذلك دُعَاؤُهَا عَقِيبَ فَرِيضَةِ الظُّهْرِ وَهُوَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ... وَالرَّاحَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْأَمْنَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ وَخَيْرَ مُطَّلَعٍ يَطْلُعُ عَلَيَّ وَارْزُقْنِي عِنْدَ حُضُورِ الْمَوْتِ وَعِنْدَ نُزُولِهِ وَفِي غَمَرَاتِهِ وَحِينَ تَنْزِلُ النَّفْسُ مِنْ بَيْنِ التَّرَاقِي وَحِينَ تَبْلُغُ الْحُلْقُومَ وَفِي**

> حَالِ خُرُوجِي مِنَ الدُّنْيَا وَ تَلْكَ السَّاعَةَ الَّتِي لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي فِيهَا ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا شِدَّةً وَ لَا رَخَاءً وَ حَالاً مِنْ رَحْمَتِكَ...»[3].

«وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ»؛ در آنجا فرمودند: «لا غائب اقرب من الموت».

«وَ خَيْرَ مَطْلَعِ يَطْلُعُ عَلَيَّ»؛ موت بالا بیایی و از عالم دیگر تجربه شود. بهترین چیز آن باشد. این خیلی جمله مهمی است.

«وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ»؛ انتظارش را میکشم. گویا ذیل آیه شریفه «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» [4] ذکر خوبی در کتابهای علماء آمده است. فرموده بودند: آیه نفرموده است: «ان زعمتم انّکم اولیاء للّه فلا تخافون الموت»؛ نفرموده است که از موت نترسید؛ بلکه ترسیدن که هیچ، اگر از اولیاء اللّه هستید: «فتمنوا الموت»؛ یعنی لازمه اولیاء اللّه بودن، آرزوی موت است. خیلی تعبیر زیبایی است.

این جمله از روایت هم، موافق با آیه شریفه است. حضرت سلام اللّه علیها همین دعا را میفرمایند. دعای تمنی است: «وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ خَيْرَ غَائِبٍ أَنْتَظِرُهُ». نه اینکه «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»[5]؛ برای آنها میگوید فرار میکنید. در اینجا میفرماید: نه تنها فرار نباشد، بلکه منتظر هستند که بیایی.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۴.

[2]. همان.

[3]. سید بن طاووس، فلاح السائل و نجاح المسائل، ج ۱، ص ۱۷۳.

[4]. الجمعة، آیه‌ی ۶.

[5]. همان، آیه‌ی ۹.

توصیف موت به «حَامِّتَانَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنُوَّ مِنْهَا» در صحیفه سجادیه

شاگرد: در صحیفه هم همین تعبیر هست:

> «نَحْنُ لَهُ عَلَى وَشْكِ اللِّحَاقِ بِكَ حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مِأَنْسَ الَّذِي
> نأْنَسُ بِهِ، وَ مِأَلْفَ الَّذِي نَشْتَاقُ إِلَيْهِ، وَ حَامِّتَانَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنُوَّ
> مِنْهَا»[1].

استاد: ببینید چه عباراتی است! تماماً کاشف از این است که موت چیزی است که باید به سراغش بروند. اینها هم زوری نیست. تکلف ندارد. یعنی روح اولیای خدا، در یک موطنی قرار گرفته که این حالت از آن متمشی می‌شود. من هم که مشغول خاک بازی هستم، برایم محال است. مثلاً به بچه‌ای که دارد خاک بازی می‌کند، می‌گویند بیا برو درسَت را بخوان. او می‌خواهد خاک بازی‌اش را بکند. می‌گویند درس خواندن باید آرزویت باشد. می‌گویی چه درسی بخوانم؟! خاک بازی بهتر است!

---

[1]صحیفه‌ی سجادیه، دعای چهلم.

لسان معرفتی و لسان وعظ در برخی از روایات موت

فلذا وصف آن‌ها «**تفرّون**» است و وصف این‌ها «یتمنّون». آن جمله را قبلا عرض کرده‌ام: «وَ صَحِبُوا الدُّنْیَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَی»[1]؛ وقتی این روح معلق به محل الاعلی است، کجا می‌خواهد اینجا بماند؟! ولی خب، تقدیر است! «لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِی کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»[2].

«والا غائب اقرب من الموت»؛ ظاهر سیاق این تعبیر در خطبه الوسیله، موعظه است. یعنی امام علیه‌السلام اول ایجاد مقتضی معرفت می‌کنند. مرحله دوم رفع مانع و رفع غفلت است و سوم هم راه‌کار است که با تعبیر «أیّها الناس من خاف ربّه کفّ ظلمه» شروع می‌شود.

در اینجا که مرحله رفع مانع است، معلوم است که لسان، لسان وعظ است: «لا غائب اقرب من الموت»؛ خیلی نزدیک است. حتی در تعبیری نه‌جا‌لبلاغه فرمودند: «فَکَأَنَّکُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوکُمْ حَدْوَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ»[3]؛ گاهی شتر را می‌کشند و می‌برند. گاهی هم از پشت سر می‌دوانند. ساعت برای شما به این صورت است؛ چه تعبیری است! «زاجر» کسی است که از پشت می‌زند. «شول» هم شتری است که از پشت سر می‌برد. «حدو الزاجر بشوله» تمثیل است. ساعت و قیامت شما را به این صورت می‌برد.

این لسان، لسان موعظه است. دیدم در مورد موعظه مطلب درستی گفته‌اند. آدم درس را یک بار می‌خواند. اگر مطلب علمی و درس را تکرار کند، می‌گویند چرا تکرار می‌کنی؟! اما موعظه اینطور نیست. درموعظه همه نیاز دارند. حتی در محفلی که علمای بزرگ حضور داشته باشند، هیچکس نمی‌پرسد: تو چرا موعظه می‌کنی؟؛ «وَذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ»[4] بخت موعظه، تکرار است. اما برای درس هم دارد «الدرس حرف و التکرار الف». ظاهراً «التکرار الف» برای محصلین است و الاّ به کسی که خودش مدرس باشد و ای اینها را بلد باشد، گفته نمی‌شود که اینها را برایش تکرار کن. مثلاً به استاد فقه و مرجع تقلید بگویند ما برای شما مسأله می‌گوییم تا اداآوری باشد! اینجا خنده‌دار می‌شود. ولی نکته‌ای که هست این است، تکرار در اینها یک چیز را دارد: اینکه بسیاری از موعظه‌ها، رنگ موعظه در آنها بیان بین است و در برخی بر عکس است. یعنی ادبیات موعظه، در آن مغلوب است. همان چیزی که مربوط به مرگ است؛ مرگ اقتضای موعظه دارد. اما تعبیراتی در روایات داریم که اصلاً ناظر به این نیست که بخواهد بگوید الآن من می‌خواهم شما را نصیحت کنم. [بلکه] می‌گوید: می‌خواهم راجع به مرگ به شما معرفت بدهم. تکرار در اینجا، ولو موعظه نیست، تکرارش نافع است برای اینکه معرفت بالا برود.

در امور معرفتی، حصول معرفت برای انسان‌ها صفر و یکی نیست. بله؛ در یک مرحله‌ای معرفت هایی داریم که صفر و یک است. ولی نوع معارف مبدأ و معاد، تشکیکی است و لذا تکرار آن، غیر از اینکه موعظه است و برای عمل و حرکت خوب است، تکرار معارف هم، برای بالا رفتن است. برای اشتداد پیدا کردن معرفت است. معرفت، قابل اشتداد است. قابل این است که همین چیزی را که

دارد، پررنگتر و پر رونتر بشود.

موعظههایی فایده دارد که پشتوانهاش معرفت باشد: «ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» [5]. اول حکمت آمده است و بعد موعظه. موعظههای خوبی که تأثیر خوبی دارد، آنهایی است که شنوندهٔ، پشتوانههایی از حکمت هم داشته باشد و الّا تأثیر نمیکند. «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» [6] وقتی پشتوانه معرفتی دارد، آن وقت «هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا» [7] [میشود] که حضرت امیرمومنان علیه السلام برای همام فرمودند.

روی این حساب به گمانم دستهبندی اینها حتی در آیات شریفه خوب است.

---

[1]. نهج البلاغه (بر اساس نسخهی صبحي صالح)، ج۱، ص ۴۹۷.

[2]. همان، ج ۱، ص ۳۰۳.

[3]. همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

[4]. الذاریات، آیهی ۵۵.

[5]. النحل، آیهی ۱۲۵.

[6]. ق، آیهی ۳۷.

[7]. نهج البلاغه (بر اساس نسخهی صبحي صالح)، ص ۳۰۶.